



The Policy of Strategic Depth: A Serious Challenge to Political Relations Between Pakistan and Afghanistan

Sayed Abdul Qaium Sajjadi Ph.D*

Abstract

The issue of Pakistan's strategic depth in Afghanistan has long been considered a central and fundamental topic in this country's foreign policy toward Afghanistan. Pakistan's regional foreign policy is based on three main pillars: weakening India, acting as a proxy for the United States, and achieving strategic depth in Afghanistan. Among these, security concerns vis-à-vis India constitute the primary issue, while long-term strategic alignment with the United States and the search for strategic depth in Afghanistan serve as tools for securing Pakistan's regional foreign policy interests and objectives.

Why is Pakistan seeking strategic depth in Afghanistan? (Main question)

A threat-oriented perception of India and concerns about separatism among ethnic groups are the two main factors that drive Pakistan's military establishment toward pursuing a policy of strategic depth in Afghanistan. (Hypothesis)

This paper, drawing on the analytical propositions of constructivist theory and relying on library-based data, analyzes the issue and seeks to confirm the proposed hypothesis by referring to the mindset and perceptions of Pakistani politicians and military generals. The findings of this research show that differing interpretations of the concept of strategic depth among Pakistani military officials have caused Pakistan's foreign policy toward Afghanistan to fluctuate—from attempting to establish a puppet government in Kabul to supporting a government aligned with Pakistan on the issue of India and other regional matters. Ultimately, the pursuit of strategic depth in Afghanistan has placed Pakistan's foreign policy toward Afghanistan in a Hobbesian and hostile condition and remains one of the serious challenges facing Pakistan in its relations with Afghanistan.

Key concepts: Pakistan's foreign policy, strategic depth, Pakistan-Afghanistan conflict, Indophobia, constructivism.

* Academic Staff Member, Department of International Relations, Faculty of Law and Political Science, Khatam Al-Nabieen University, Kabul, Afghanistan.

Email: ab.sajjadi@knu.edu.af



سیاست عمق استراتژیک؛

چالش جدی در روابط سیاسی پاکستان و افغانستان

سید عبدالقیوم سجادی*

چکیده

مسئله عمق استراتژیک پاکستان در افغانستان از دیرباز تاکنون از اهداف اساسی در سیاست خارجی این کشور در قبال افغانستان است. سیاست خارجی منطقه‌ای پاکستان بر سه ضلع اساسی تضعیف هند، نیابت از آمریکا و عمق استراتژیک در افغانستان استوار است. در این میان نگرانی امنیتی از جانب هند و محدودسازی نفوذ سیاسی این کشور هدف اصلی است؛ در حالی که همسویی استراتژیک با آمریکا و جستجوی عمق استراتژیک در افغانستان ابزار تأمین منافع و اهداف سیاست خارجی منطقه‌ای پاکستان را تشکیل می‌دهد. سؤال مهم این است که دلایل تعقیب سیاست عمق استراتژیک پاکستان در افغانستان چیست؟ (مسئله اصلی) نگاه تهدیدزایی نسبت به هند، نگرانی از تجزیه‌طلبی گروه‌های قومی و نقش ملی پاکستان از عوامل اساسی تعقیب سیاست عمق استراتژیک پاکستان در افغانستان است. (فرضیه) این نوشتار با استفاده از گزاره‌های تحلیلی نظریه سازه‌انگاری و با استمداد از داده‌های کتابخانه‌ای و اظهارات مقامات رسمی پاکستان به تجزیه و تحلیل موضوع پرداخته و تلاش می‌کند تا فرضیه مورد نظر را با استناد به ذهنیت و تلقی سیاستمداران و جنرالان نظامی پاکستان بررسی نماید. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که تفسیرهای متفاوت از مفهوم عمق استراتژیک نزد نظامیان پاکستانی، سیاست خارجی این کشور در قبال افغانستان را از ایجاد حکومت دست‌نشانده اسلام‌آباد در کابل تا حکومت همسو با پاکستان در قبال مسئله هند و دیگر مسائل منطقه‌ای، با فراز و فرود همراه نموده و دستیابی به مسئله عمق استراتژیک در افغانستان، سیاست خارجی این کشور در قبال افغانستان را در وضعیت هابزی و خصمانه قرار داده و از چالش‌های جدی سیاست خارجی این کشور در قبال افغانستان است.

واژگان کلیدی: سیاست خارجی پاکستان، عمق استراتژیک، منازعه پاکستان و افغانستان، هندراسی، سازه‌انگاری.

* استاد و کدر علمی دیپارتمنت روابط بین‌الملل، پوهنځی حقوق و علوم سیاسی، پوهنتون خاتم النبیین (ص) - افغانستان
ایمیل: ab.sajjadi@knu.edu.af

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۹/۳۰ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۳

استاد به این مقاله: سجادی، سید عبدالقیوم (۱۴۰۴) سیاست عمق استراتژیک؛ چالش جدی در روابط سیاسی پاکستان و افغانستان، دو فصلنامه مطالعات سیاسی و بین‌المللی، شماره ۳، پیاپی (۷) صص ۱-۱۹

۱. طرح بحث

روابط سیاسی افغانستان و پاکستان میراث‌دار مناسبات افغانستان و هند بریتانیوی است. گسترش جنبش‌های آزادی‌خواهی و استعمارزدایی پس از جنگ جهانی دوم باعث تحولات سیاسی و بین‌المللی عمیق و گسترده در جهان و منطقه جنوب شرق آسیا شد. عقب‌نشینی دولت استعماری بریتانیا از شبه‌قاره هند با تأسیس واحد سیاسی جدید به نام پاکستان در سال ۱۹۴۷ همراه بود. افغانستان که براساس معاهده گندمگ مناطق پيشاور و ديره‌جات را به هند بریتانیوی واگذار نمود، پس از عقب‌نشینی استعمار از منطقه، ادعای ارضی خود نسبت به این مناطق را مطرح نمود؛ درحالی‌که پاکستان به‌عنوان میراث‌دار استعمار بریتانیا این مناطق را قلمرو ارضی خود می‌دانست، افغانستان مدعی الحاق مجدد این مناطق به افغانستان و یا هم تأسیس پشتونستان آزاد بود.

روابط افغانستان و پاکستان، تحت تأثیر منازعه ارضی دو کشور از زمان تأسیس پاکستان ۱۹۴۷ در محیط هابزی آغاز شد. دشمنی دیپلماتیک میان افغانستان و پاکستان که با مخالفت افغانستان در مورد عضویت پاکستان در ملل متحد (۱۹۴۷) تحقق یافت، محیط هابزی و خصمانه را در روابط سیاسی دو کشور حاکم کرد. اقدام پاکستان برای مسدود نمودن راه ترانزیتی و تجارتي به روی افغانستان (۱۹۶۱) هر دو کشور را تا لبه جنگ پیش برد (آرني، ۱۳۷۰، ص ۳۶). به گفته برخی از نویسندگان اختلاف این دو کشور اصلاً بر روی سرحدات بود. افغانستان در مورد منطقه وسیع پشتونستان ادعای ارضی داشت و یا هم خواستار پشتونستان مستقل بود؛ اما جانب پاکستان به هیچ صورت حاضر نبود بخشی بزرگی از خاک خود را از دست دهد (کشککی، ۱۳۶۷، ص ۲).

در سال‌های ۱۹۶۱-۱۹۶۳ روابط افغانستان و پاکستان بر سر منازعه پشتونستان قطع شد. مسیر ترانزیتی صادرات افغانستان با مشکل روبه‌رو شد. مقامات افغانستان از طریق امریکا در پی ایجاد مسیر بدیل از طریق ایران برآمدند که با ناکامی روبرو شد. این مسئله مشکلات جدی برای صادرات میوه تازه افغانستان ایجاد کرد (همان، ص ۱۳). خاندان سلطنتی به این نتیجه رسیدند که باید مناسبات خود با پاکستان را عادی کند و این امر تا زمانی که داوود صدراعظم باشد، ممکن نبود؛ زیرا او سمبول موضع شدیدالحن در این زمینه بود و شعار تأسیس پشتونستان آزاد از سوی داوودخان برای پاکستان زنگ خطری بود که تهدید تجزیه‌طلبی پشتون‌های پاکستان و به تعقیب آن بلوچ‌ها را به صدا درآورد. درواقع، ایده پشتونستان آزاد پاکستان را در معرض تهدید جدی تجزیه‌طلبی قرار داد؛



زیرا از دید پاکستان سیاست استقلال پشتونستان و یا الحاق مناطق قبایلی پشتون به افغانستان هر دو به معنای تجزیه پاکستان بود. پاکستان برای مقابله با این تهدید افزون‌بر تشدید کنترل همه‌جانبه خود بر مناطق باجور و خیبر پختنخواه، در پی مهار سیاست پشتونستان‌گرایی افغانستان برآمد.

ظهور جریان‌های سیاسی مخالف جمهوریت استبدادی داوودخان و مهاجرتشان به پاکستان مجال تازه‌ای را برای اسلام‌آباد فراهم کرد تا کابل را بیش‌ازپیش تحت فشار قرار داده و از تعقیب سیاست پشتونستان‌خواهی دور کند. ذوالفقار علی بوتو در یک اقدام واکنشی به حمایت از مخالفان داوودخان پرداخت. کودتای مارکسیستی ۱۳۵۷ و به تعقیب آن اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ شوروی فرصت بی‌بدیلی را برای پاکستان جهت کنترل تحولات سیاسی افغانستان ایجاد کرد.

جنرال ضیاءالحق برای نخستین بار با شکل‌گیری جهاد افغانستان و حضور رهبران مجاهدین در پاکستان سیاست حمایت همه‌جانبه از مجاهدین را دنبال نمود و به‌گونه‌ای رسمی مسئله عمق استراتژیک پاکستان در افغانستان را مطرح نمود. از آن‌پس این سیاست به‌عنوان خط‌مشی اساسی اسلام‌آباد در برابر کابل تعقیب شد؛ اما هیچ‌گاه با موفقیت‌های جدی همراه نشد. مسئله اصلی این است که با اینکه سیاست عمق استراتژیک پاکستان در افغانستان موفقیت لازم برای این کشور را به همراه نداشته، چرا پاکستان همچنان بر تعقیب این سیاست تأکید و اصرار دارد؟

به باور نویسنده اتخاذ سیاست عمق استراتژیک که بر بنیان ذهنیت تاریخی و تلقی سیاستمداران پاکستان استوار است، از متغیرهای نسبتاً ثابت است که به تصمیم و رفتار خاص دولت پاکستان در قبال افغانستان منجر می‌شود. ارزش‌های ذهنی متعارض، ذهنیت تاریخی و درک سیاستمداران دو کشور موجب شکل‌گیری هویت متعارض و محیط‌هابیزی است که بر روابط سیاسی دو کشور سایه انداخته و موجبات تعارض را فراهم کرده است.

۲. پیشینه تحقیق

در مورد روابط سیاسی افغانستان و پاکستان از ابعاد مختلف تحلیل و بررسی‌های علمی ارائه شده است که در اینجا به‌اختصار مرور می‌شود. مرور ادبیات موجود خلأهای علمی و کاستی‌های موجود را آشکار می‌کند و جایگاه و نوآوری این نوشتار را نشان می‌دهد. «نگرانی‌های پاکستان و تعقیب عمق استراتژیک در افغانستان» عنوان مقاله‌ای است که

توسط حنیف و اشرف (۲۰۲۱) تدوین شده است. این مقاله به عوامل تعیین‌کننده روابط پاکستان با افغانستان با اشاره به گذشته، حال و آینده می‌پردازد.

به باور نویسنده، اگرچه سیاست خارجی پاکستان و افغانستان با چالش‌های زیادی روبه‌رو هستند، اما هر دو کشور تمام تلاش خود را برای رسیدگی به مسائل تروریسم، پشتونستان و خط دیورند انجام می‌دهند. هر دو کشور دارای ظرفیت خاص برای توسعه و انکشاف اجتماعی هستند و استفاده از این ظرفیت منوط به رابطه همکاری میان دو کشور است. افغانستان برای دسترسی به آب‌های آزاد بین‌المللی به بنادر پاکستان متکی است و پاکستان برای دسترسی مستقیم به بازارهای آسیای میانه نیازمند افغانستان است. هر دو کشور نیازمند اعتمادسازی در روابط سیاسی خود هستند.

حسین و لطیف (۲۰۲۰) در مقاله‌ای چالش‌های روابط پاکستان و افغانستان پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ را بررسی کرده‌اند. نویسندگان ضمن تأکید بر اهمیت غیرقابل‌انکار اهمیت دو کشور برای همدیگر، به دلایل ضرورت رابطه دوستانه میان دو کشور اشاره نموده و بر نقش منفی عوامل خارجی به‌ویژه هند در روابط دو کشور تأکید می‌کنند. به گفته جاوید (۲۰۱۶) با وجود همگرایی طولانی‌مدت، میراث اجتماعی - فرهنگی و مذهبی و مجاورت جغرافیایی دو کشور، بی‌اعتمادی مقطعی بین دو کشور در روایت‌های تاریخی توسط کارشناسان مختلف برجسته شده است. برداشت‌های متفاوت ایجاد شده توسط سلسله‌های سیاسی در افغانستان همراه با انزجار نسبت به شبه‌قاره به دلیل سیاست‌های اربابان استعماری، هنوز هم در ادبیات مربوط به سیاست‌های خارجی هر دو کشور وجود دارد. مظهر و گوریا (۲۰۲۰) خط دیورند را اولین عامل تیره شدن روابط پاکستان و افغانستان می‌دانند. آنان همچنین اولین مخالفت افغانستان با استقلال پاکستان و عضویت این کشور در سازمان ملل را عامل شکل‌گیری محیط بی‌اعتمادی میان دو کشور می‌دانند.

شایق قاسم (۲۰۰۷) در مقاله‌ای با عنوان «روابط افغانستان و پاکستان: اختلافات مرزی به‌عنوان موانع مبارزه با تروریسم» به بررسی دلایل ناکامی مبارزه مشترک افغانستان و پاکستان با تروریسم می‌پردازد. به باور نویسنده دلیل مهم بی‌ثباتی مداوم در این واقعیت نهفته است که تلاش‌های بین‌المللی در رسیدگی به اختلافات دیرینه بین افغانستان و پاکستان - اختلاف مرزی خط دیورند و مسئله پشتونستان - شکست‌خورده و این امر به‌نوبه خود ظرفیت همکاری دو کشور را در مبارزات ضدتروریسم را نیز مختل کرده است.



نقشه‌های استعماری، مرزهای پسااستعماری و شکست‌های پایدار حقوق بین‌الملل عنوان مقاله محمود (۲۰۱۰) از مرکز تحقیقات دانشگاه سیاتل است که به بررسی نقش منفی استعمار بر روابط دو کشور افغانستان و پاکستان می‌پردازد. به باور نویسنده علامت‌گذاری‌های ثابت ارضی در متصرفات استعماری نقشی محوری در فرآیند منازعات بین‌المللی از خود به‌جای گذاشت. دولت‌های پسااستعماری این علامت‌گذاری‌ها و همراه با آنها، مجموعه‌ای از مصائب سیاسی و امنیتی بومی را به ارث بردند.

روبین و رشید (۲۰۰۸) در مقاله‌ای با عنوان «از بازی بزرگ تا معامله بزرگ: پایان دادن به هرج‌ومرج در افغانستان و پاکستان» به بررسی روابط پیچیده افغانستان و پاکستان می‌پردازند. به باور نویسندگان هر دو کشور افغانستان و پاکستان درگیر بحران هستند. تمرکز مقاله بر بعد بین‌المللی این بحران است که به مسئله مبارزه با تروریسم ارتباط می‌گیرد. حل مشکل تروریسم در مرزهای دو کشور از طریق افزایش نیروهای آمریکایی، افزایش پول و حملات به مناطق قبیله‌ای بی‌قانون پاکستان، نتیجه مطلوب نخواهد داشت. استراتژی ایالات متحده باید به‌دنبال یک معامله بزرگ دیپلماتیک باشد - ایجاد سازش با شورشیان و درعین حال رسیدگی به مجموعه‌ای از رقابت‌ها و ناامنی‌های منطقه‌ای راهی است که نویسندگان پیشنهاد می‌کنند.

همان‌گونه‌که مشاهده می‌شود، بیشتر کارهای انجام‌شده بر ضرورت همکاری و سیاست همگرایی میان دو کشور تأکید نموده و یا هم به تبیین تاریخی عوامل منازعه میان دو کشور می‌پردازد. در برخی از تحلیل‌ها عامل خارجی و مداخلات بین‌المللی به‌ویژه هند به‌عنوان عامل اصلی مورد تأکید قرار گرفته است. برخی از نویسندگان هم تلاش نمودند تا منازعه مرزی دیورند را به‌عنوان عامل بی‌اعتمادی و منازعه میان دو کشور معرفی نمایند؛ اما به باور نویسنده مسئله اصلی منازعه میان دو کشور به ویژگی‌های فرهنگ استراتژیک ارتش پاکستان، تلقی و ذهنیت سیاستمداران پاکستان بازمی‌گردد. نگارنده با توجه به این دو متغیر بر این نکته استدلال خواهد کرد که ویژگی فرهنگ استراتژیک ارتش و ذهنیت تاریخی نخبگان سیاسی پاکستان دو متغیر اصلی شکل‌گیری سیاست عمق استراتژیک پاکستان در افغانستان شده و محیط‌هابزی در روابط سیاسی دو کشور را استمرار بخشیده است.

۳. چهارچوب مفهومی

این نوشتار با استفاده از آموزه‌های نظری سازه‌نگاری تلاش می‌کند تا عوامل تأسیس و تعقیب سیاست عمق استراتژیک پاکستان در افغانستان را تبیین نماید. طبق نظریه



سازه‌انگاری، ارزش‌ها و پندارهای سیاستمداران نقش سازنده در سیاست‌گذاری خارجی دارد. ارزش‌ها و باورهای مشترک میان بازیگران موجب شکل‌گیری هویت کانتی است و بر بنیان هویت کانتی، منافع مشترک تعریف و روابط همکاری شکل می‌گیرد. از جانب دیگر ارزش‌ها و باورهای متعارض موجب تأسیس هویت‌های هابزی شده و به تعریف منافع متعارض می‌انجامد (ونت، ۱۹۹۹). ارزش‌ها و باورهای متعارض میان سیاست‌گذاران پاکستان و افغانستان که ناشی از ذهنیت تاریخی و برداشت‌های سیاسی طرفین است، همواره موجب ایجاد محیط‌های هابزی و همراه با بی‌اعتمادی میان دو کشور شده است.

۳-۱. مفهوم عمق استراتژیک

عمق استراتژیک مفهوم استعاری و مبهم است و تفسیرهای متفاوت از آن ارائه شده است. عمق استراتژیک بیانگر نگاه درازمدت امنیتی است. جنرال ضیاءالحق رئیس‌جمهور پاکستان برای اولین بار افغانستان را به‌عنوان عمق استراتژیک پاکستان مطرح نمود (فیر، ۱۳۹۶). به باور وی همان‌گونه که افغانستان عقبه استراتژیک امنیتی برای پاکستان محسوب می‌شود، همچنین، افغانستان تهدیدات جدی برای امنیت ملی پاکستان را رقم می‌زند. سه تهدید جدی جنبش‌های تجزیه‌طلبی، تهدیدات هند و نقش ملی پاکستان در منطقه از پایه‌های اساسی سیاست عمق استراتژیک پاکستان در افغانستان است.

دو تفسیر حداقلی و حداکثری از مفهوم عمق استراتژیک نزد نظامیان پاکستان همواره مطرح بوده است. تفسیر حداقلی ناظر به ایجاد سیاست همسویی کابل با اسلام‌آباد در مسائل منطقه‌ای و به‌ویژه در مقابل هند است. در تفسیر حداکثری کنترل سیاست خارجی افغانستان در قبال هند مسئله اصلی پاکستان است؛ امری که با اصل استقلال سیاسی و حاکمیت ملی در روابط بین‌المللی در تناقض آشکار قرار دارد. بازگشت به بستر سیاسی و تاریخی طرح مفهوم عمق استراتژیک هر دو تفسیر را ممکن کرده است. زمانی که نظامیان پاکستان در واکنش به شعار پشتونستان آزاد، که از سوی سردار محمد داود مطرح شد، به حمایت از اسلام‌گرایان ضد حکومت داود پرداخت و پاکستان را به‌عنوان عقبه مبارزه علیه دولت کابل تعریف نمود، مسئله عمق استراتژیک رخ نمود.

از جانب دیگر، ظهور جریان‌های مخالف حکومت پاکستان که در بستر جغرافیایی مورد منازعه دو کشور (وزیرستان) تولد یافت و چالش‌های جدی در برابر دولت پاکستان ایجاد نمود، از دید نظامیان و دستگاه استخباراتی پاکستان، به توطئه و مداخله هند با همکاری افغانستان تحلیل شد. سیاست عمق استراتژیک از جانب پاکستان به مفهوم مهار

و یا محدودسازی نفوذ سیاسی و اقتصادی هند در افغانستان و کنترل سیاست خارجی افغانستان با هند مورد توجه قرار گرفت.

۲-۳. ذهنیت و تصور تاریخی

ذهنیت تاریخی ناظر به تجربیات و پیشینه تاریخی سیاست خارجی است که جهت‌گیری سیاست خارجی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در میان مجموعه عوامل مؤثر بر سیاست خارجی، ذهنیت تاریخی از جمله عوامل نسبتاً پایدار و ثابت است که تعریف سیاست خارجی، تعیین اهداف و اولویت‌بندی اهداف سیاست خارجی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. رهبران سیاسی در عرصه سیاست خارجی تحت تأثیر تجربیات تاریخی و ذهنیت خویش باورهای خاصی را می‌پذیرند. این باورها نه تنها روی ایده رهبران تأثیر می‌گذارد، بلکه امکان دارد ایده‌های بسیاری از افراد در یک نسل خاص و حتی در نسل‌های بعدی را متأثر کند (Grieco, 2022, p.187).

تصور تاریخی ناظر به درک پایدار و باسابقه افراد از اهداف، شرایط و واقعیت‌های سیاسی است. واقعیت‌های سیاسی دوستانه یا خصمانه در مورد تجربیات گذشته در تعریف اهداف سیاست خارجی، فهم و تحلیل محیط سیاسی خارجی تأثیرگذار است (هالستی، ۱۳۹۰، ص ۵۵۸). ذهنیت و تصور تاریخی نظامیان پاکستان در قبال افغانستان در آغازین روزهای تأسیس دولت پاکستان با موضع مخالف افغانستان علیه عضویت این کشور در سازمان ملل شکل گرفت و با طرح سیاست پشتونستان از سوی افغانستان تحکیم یافت. این ذهنیت محیط سیاست خارجی دو کشور را هابزی و غیرقابل اعتماد کرد و به گفته جنرال ظهیرالاسلام، رئیس سازمان استخبارات پاکستان، این بی‌اعتمادی دارای پیشینه تاریخی است (اسپیتا، ۱۳۹۶، ص ۷۰۱).

۳-۳. باورها و برداشت‌های ذهنی

طبق نظریه سازه‌انگاری، باورها و هنجارهای ذهنی سیاستمداران از متغیرهای مهم و تأثیرگذار بر تعریف هویت ملی و منافع ملی است و ارزیابی کارگزاران سیاست خارجی از تهدیدها و فرصت‌های بین‌المللی را شکل می‌دهد. (گریکو، آیکنبری و ماستاندارا، ۱۴۰۳، ص ۱۸۶). به باور سازه‌انگاران، این باورها و هنجارهای ذهنی نخبگان سیاسی است که به هویت‌سازی و تعریف منافع ملی می‌انجامد. از این رو، سازه‌انگاران معتقدند که تعریف ذهنی منافع ملی مهم‌تر از اصل منافع ملی است؛ زیرا رفتار سیاست خارجی براساس تعریف ذهنی از منافع ملی شکل می‌گیرد. طبق نظریه سازه‌انگاری ساختار



اجتماعی نه توسط نیروهای مادی، بلکه به وسیله اندیشه‌های مشترک ساخته می‌شود و همچنین هویت و منافع بازیگران امر طبیعی و از پیش ساخته شده نیست، بلکه ساخته و پرداخته همین اندیشه‌های مشترک است (Wendt, 1999, p.1-44).

بهره‌تئوریک این آموزه سازه‌انگاران در بحث حاضر این است که باورها و برداشت‌های ذهنی نخبگان سیاسی پاکستان به تعریف هویت منفی و غیریت‌سازی افغانستان می‌انجامد. این هویت‌سازی، منافع ملی پاکستان را در تعارض با منافع ملی افغانستان قرار می‌دهد. تعارض هویتی و منافع سیاسی محیط‌هابزی و بی‌اعتمادی را میان دو کشور ایجاد می‌کند.

نقش ملی و جایگاهی که دولت‌ها در روابط بین‌المللی و سیاست خارجی برای خود تعریف می‌کنند از دیگر عناصر باورهای سیاسی است که بر سیاست‌گذاری خارجی سایه افکنده است. نقش ملی در تعریف استراتژی سیاست خارجی تأثیر می‌گذارد و به تعیین ایستارها و معیارهای سنجش صحیح برای قضاوت در مورد اعمال خود و دیگران کمک می‌کند (هالستی، ۱۳۹۰، ص ۵۶۹). برداشت و تصورات نخبگان سیاسی از نقش ملی نه تنها در تجزیه و تحلیل داده‌های تصمیم‌گیری، بلکه در اصل داده‌ها نیز تأثیر می‌گذارد؛ زیرا تصمیم‌گیران نظریه‌ها و تصورات خویش را بر اطلاعات دریافتی تحمیل می‌کنند (فرانکل، ۱۳۷۱، ص ۱۰۵).

سیاستمداران پاکستان نقش ملی کشور خود در افغانستان را تحت تأثیر تجربه دوره جهاد افغانستان تصور می‌کنند. پاکستان نقش ملی جایگاه اول در افغانستان را که در دوره جهاد به دست آوردند، دنبال می‌کند. پاکستان می‌خواهد در منطقه به عنوان ژاندارم نظم آمریکایی انجام وظیفه نماید و در افغانستان سخن اول را بزند. پاکستان حاضر نیست از جایگاه ممتازی که در دوره جهاد افغانستان به دست آورده دست بردارد. واقعیت این است که موضوع اصلی پذیرفتن جایگاه اول برای پاکستان در مسائل افغانستان است (اسپتا، ۱۳۹۶، ص ۶۴۴).

۴. بستر تاریخی ذهنیت‌هابزی در روابط دو کشور

با وجود اهمیت روابط سیاسی و اقتصادی مثبت برای هر دو کشور همسایه و وابستگی متقابل دو کشور به همدیگر، همان‌گونه که ذکر شد، روابط سیاسی دو کشور از آغاز تأسیس پاکستان تاکنون با فراز و فرودهای جدی روبه‌رو بوده است. سردار محمد داود به عنوان صدراعظم افغانستان در زمان پادشاهی ظاهر شاه مسئله خط دیورند و پشتونستان



را در اولویت‌های سیاست خارجی خود قرار داد. موضع تند و بی‌پروای داوودخان، افزون‌براینکه، تنگناهای جدی در روابط سیاسی دو کشور ایجاد کرد، وی را تحت فشار افکار عمومی کشورهای منطقه و غرب نیز قرار داد (برادشیر، ۱۳۷۰، ص ۱۲).

در زمان صدارت داوودخان شعار حمایت از پشتونستان مستقل که پاکستان آن را به معنای تجزیه کشور خود می‌دانست، روابط سیاسی دو کشور را به حالت جنگ سرد تبلیغاتی کشاند و با تشدید وضعیت به قطع روابط و بسته شدن مسیر تجارتي افغانستان به بنادر آبی بین‌المللی منجر شد. با استعفای داوودخان از صدارت، روابط سیاسی و اقتصادی دو کشور مجدداً آغاز شد و به‌گونه‌ای موقت محیط‌هایزی و منازعه‌آمیز میان دو کشور آرام شد؛ اما هیچ‌گاه گام اساسی برای حل ریشه‌های منازعه برداشته نشد. داوودخان پس از رسیدن به قدرت در (۱۳۵۲) به‌عنوان رئیس‌جمهور افغانستان، بار دیگر مسئله پشتونستان را به‌گونه‌ای جدی‌تر از قبل در دستور کار سیاست خارجی خود قرار داد (برادشیر، ۱۳۷۰، ص ۱۴).

این مقطع زمانی هم‌زمان بود با ظهور و گسترش جنبش‌های سیاسی مخالف که عمدتاً توسط نیروهای اسلام‌گرای متأثر از اندیشه اخوان المسلمین و نیروهای چپی متأثر از اندیشه مائوئیستی رهبری می‌شد. جمهوری مطلقه داوودخان به‌جای تعامل و جذب مخالفان به سیاست سرکوب آنان روی آورد که در نتیجه آن تعدادی از رهبران جنبش زندانی و برخی به پاکستان متواری شدند. درحالی‌که داوودخان از شورشیان بلوچ علیه حکومت پاکستان حمایت می‌کرد و برای ایشان در نواحی قندهار امکانات نظامی را فراهم کرد، ذوالفقار علی بوتو در اقدامی مشابه از مائوئیست‌ها و تندروهای مسلمان حمایت و آنان را تمویل و تسلیح نمود (آرنی، ۱۳۷۰، ص ۷۱).

کودتای حزب دمکراتیک خلق افغانستان (۱۳۵۷) مقطع تازه‌ای را در روابط سیاسی دو کشور ایجاد کرد. آغاز و گسترش مخالفت مردمی علیه رژیم کودتای حزب خلق و در ادامه شکل‌گیری جهاد عمومی مردم افغانستان علیه نیروهای اشغالگر اتحاد جماهیر شوروی سابق، زمینه‌های تازه‌ای از روابط سیاسی میان پاکستان و رهبران جهادی افغانستان فراهم کرد و مدیریت جنگ افغانستان عملاً در دست پاکستان قرار گرفت (اسپتا، ۱۳۹۶، ص ۵۹۹). تأسیس پایگاه‌های نظامی مجاهدین و استقرار رهبران جهادی در پاکستان فرصت و شانس طلایی را برای پاکستان ایجاد کرد.

جهاد افغانستان افزون‌براینکه برای پاکستان اعتبار سیاسی و بین‌المللی بخشید و این کشور را به‌عنوان گذرگاه حمایت از مجاهدین افغانستان مطرح کرد، منابع نظامی و اقتصادی



کم‌نظیری را در اختیار پاکستان قرار داد. به گفته بوریس رایدل، مسئول منطقه‌ای سازمان سیا، جهاد افغانستان و نیاز آمریکا به همکاری پاکستان باعث شد که آمریکا نسبت به فعالیت‌های اتمی پاکستان چشم‌پوشی نماید (رایدل، ۱۳۹۱). پاکستان که کانال ارتباطی و حمایتی کشورهای غربی و عربی از جهادگران افغانستان بود، فرصت چشمگیر و بی‌بدیلی را جهت نفوذ سیاسی در درون احزاب و رهبران مجاهدین به‌دست آورد و در این مقطع سیاست عمق استراتژیک به‌گونه‌ای جدی در دستور کار اسلام‌آباد در قبال افغانستان قرار گرفت.

خروج ارتش سرخ از افغانستان و در ادامه پیروزی جهادگران، به شرایط مطلوب و موردنظر پاکستان منجر نشد. پاکستان که در دوره جهاد با حمایت از برخی احزاب جهادی اسلام‌گرا و همسو انتظار به قدرت رسیدن آنان و تحقق ایده عمق استراتژیک در افغانستان را داشت، با پیروزی مجاهدین و به قدرت رسیدن احزاب متمایل به هند از دستیابی به اهداف موردنظر مأیوس شد. برای پاکستان به قدرت رسیدن حکمتیار که طی سال‌های جهاد بیشترین حمایت سیاسی، اقتصادی و نظامی غرب و پاکستان را دریافت می‌کرد، شرایط مطلوب بود که این کشور را چندین گام به اهداف استراتژیکشان در افغانستان نزدیک می‌کرد؛ زیرا حمایت پاکستان از مجاهدین افغانستان هرچند به‌ظاهر ایدئولوژیک بود، اما در واقع، ماهیت استراتژیک داشت.

تسلط احمدشاه مسعود بر کابل و در حاشیه قرار گرفتن حکمتیار سیاست عمق استراتژیک پاکستان در افغانستان را ناکام کرد. پاکستان احمدشاه مسعود و جبهه شمال را گذرگاه حضور گسترده هند در افغانستان می‌دانست و از این‌روی سیاست مخالفت و تضعیف دولت نوپای مجاهدین را در پیش گرفت. تشدید جنگ‌های داخلی در نهایت زمینه‌ساز ظهور طالبان و سقوط دولت ربانی و مسعود شد.

حاکمیت طالبان (۱۳۷۵-۱۳۸۰) برای پاکستان پیروزی بزرگ بود که خود را بیش از هر زمان دیگر به اهداف مورد نظر (عمق استراتژیک در افغانستان) نزدیک می‌دید. در تلقی پاکستان طالبان به‌دلیل ایدئولوژیکی جریان سیاسی و نظامی بود که به دور از مدار ناسیونالیسم افغانی، در مسیر همسویی با اسلام‌آباد تعریف می‌شد. از جانب دیگر، به باور پاکستان رویکرد ایدئولوژیکی طالبان، مجالی برای مسائل قومی و قبیله‌ای و سیاست حمایت از پشتونستان را نیز از بین برده و برای پاکستان پادزهری در برابر سیاست حمایت از تجزیه‌طلبی در پاکستان بود. همچنین، برای پاکستان، افغانستان تحت سلطه طالبان به‌منزله خروج هند از افغانستان بود (عباس، ۱۴۰۲، ص ۵۱). حمله آمریکا به افغانستان و سقوط طالبان (۲۰۰۱) و پس‌از آن



تأسیس نظام جمهوری اسلامی افغانستان به پیمانۀ مطلوبیت حاکمیت طالبان در سال ۱۳۷۵ برای پاکستان نامطلوب و نامیمون بود. در زمان جمهوریت، هرچند رئیس‌جمهور کرزی و پسان تر اشرف غنی همیشه بر روابط دوستانه با پاکستان تأکید نمودند و برای جلب همکاری این کشور مجدانه تلاش نمودند، اما پاکستان هیچ‌گاه رویکرد مثبت برای استقرار صلح و امنیت در منطقه و افغانستان را در پیش نگرفت؛ زیرا معتقد بود که هند در قلمرو افغانستان علیه پاکستان فعالیت می‌کند (اسپنتا، ۱۳۹۶، ص ۶۰۵).

از دید نظامیان و سازمان استخبارات پاکستان، حضور مؤثر فارسی‌زبان‌ها و جبهه شمال به معنای حضور همه‌جانبه سیاسی و اقتصادی هند در افغانستان بود. پاکستان باور داشت که در حکومت پیشین افغانستان هند از ابزار متعدد برای محدودسازی نفوذ پاکستان در افغانستان و نیز حمایت از برخی گروه‌های ضدپاکستانی مانند شورشیان بلوچ استفاده کرده است (عباس، ۱۴۰۲، ص ۱۶۳). در این مقطع برخلاف دوره حاکمیت طالبان، پاکستان خود را چندین گام از اهداف استراتژیک خود در افغانستان دور می‌دید و به همین دلیل سیاست تضعیف و براندازی نظام جمهوری اسلامی را تعقیب نمود.

با به قدرت رسیدن مجدد طالبان (۱۴۰۰) و حذف جریان‌های سیاسی شمال از حاکمیت سیاسی کشور، انتظار می‌رفت مناسبات نزدیک و دوستانه میان پاکستان و افغانستان بار دیگر بهتر و عمیق‌تر از پیش ایجاد و دنبال شود؛ اما با توجه به ذهنیت تاریخی پاکستان و رویکرد هندهراسی جنون‌آمیز (اسپنتا، ۱۳۹۶، ص ۷۰۳) در کمال ناباوری پس از حاکمیت طالبان به‌زودی، تنش و تعارض در مناسبات دو کشور رونما شد. این تنش‌ها در حد جنگ تبلیغاتی تا جنگ نظامی میان سربازان سرحدی دو کشور ادامه یافت. اوج تنش‌ها زمانی آشکار شد که طیاره‌های پاکستانی در تاریخ ۹ اکتوبر ۲۰۲۵ رسماً به پایتخت افغانستان حمله نمود و به گفته خودشان مقر سکونت رهبران تحریک طالبان پاکستانی نور ولی محسود را مورد بمباران قرار داد.

مقامات پاکستانی در توجیه اقدام نظامی خود علیه کابل اعلام نمودند که «افغانستان به‌عنوان پایگاهی برای عملیات علیه پاکستان استفاده می‌شود و شواهد و مدارکی در این مورد وجود دارد». مقامات افغانستان ضمن هشدار به پاکستان اعلام نمود که «پاکستان باید تمامیت ارضی افغانستان را احترام گذارد و صبر مردم افغانستان را آزمایش نکند» (سایت بی‌بی‌سی، ۱۸ میزان، ۱۴۰۴). در ادامه این ماجرا، وزرای خارجه طالبان و هند بیانیه مشترک همکاری را امضاء و اعلام نمودند که ضمن محکوم نمودن حمله تروریستی

پهلگام در جامو و کشمیر (۲۲ آوریل ۲۰۲۵) وزیر خارجه افغانستان بار دیگر بر تعهد خود مبنی بر این تأکید کرد که دولت افغانستان به هیچ گروه یا فردی اجازه استفاده از خاک افغانستان علیه هند را نخواهد داد. این بیانیه به شدت مقام‌های اسلام‌آباد را عصبانی کرد و به‌عنوان پیوند عمیق طالبان و هند، که دشمن دیرینه پاکستان است، تفسیر شد.

۵. محیط‌هایزی با هند و عمق استراتژیک در افغانستان

سازهانگاران محیط بین‌المللی را امر برساخته و سیال می‌دانند. به باور اینان محیط بین‌المللی در میانه سه فرهنگ‌هایزی، کانتی و لاکی در نوسان و متحول است (ونت، ۱۹۹۹، ص ۳۵۹). هیچ‌کدام از فرهنگ‌های سه‌گانه مذکور پیش‌ساخته، دائمی و ثابت نیست؛ بلکه همواره از طریق تعامل اجتماعی بازیگران، توسط پندارها و باورهای مشترک و متعارض هویت می‌یابند. برداشت‌ها و ارزش‌های متعارض بازیگران به شکل‌گیری هویت سیاسی‌هایزی و خصمانه منجر می‌شود؛ همچنان‌که باورها و ارزش‌های مشترک به تعریف هویت سیاسی کانتی و روابط دوستانه می‌انجامد. از دید سازهانگاران منافع ملی که به گفته مورگنتا، ستاره راهنمای سیاست خارجی است، بر بنیان هویت سیاسی تعریف می‌شود. در فرهنگ و محیط‌هایزی منافع بازیگران در تعارض با یکدیگر تعریف می‌شود؛ درحالی‌که در فرهنگ و محیط کانتی بازیگران در تعامل و مشترک‌بازنمایی می‌شود.

نام پاکستان بیش از هر امری بیانگر تأسیس سرزمین و دولت جدید بر مبنای تجزیه مسلمانان از هندوهای غیرمسلمان پس از رهایی از شر استعمار است؛ درحالی‌که برای تأسیس دولت جدید در چهارچوب دولت مدرن، مرز جغرافیایی طبیعی و یا قراردادی، جمعیت و مردمی برخوردار از هویت سیاسی و فرهنگی مشترک و ساختار سیاسی مورد توافق عناصر کلیدی و سازنده است؛ اما هیچ‌کدام از این عناصر در تأسیس دولت جدید به نام پاکستان وجود نداشت. دولت پاکستان از همان آغاز با تأکید بر ایدئولوژی اسلامی، با تناقض دین و دولت روبه‌رو شد.

به همین دلیل، از نخستین روزهای تأسیس دولت پاکستان در سال ۱۹۴۷ غیریت‌سازی و دشمن‌سازی ایدئولوژیکی و ارزشی در بطن و متن هویت سیاسی این کشور جای گرفت (فیر، ۱۳۹۶). نظریه دو ملت ماهیت ایدئولوژیکی داشت و مردم شبه‌قاره هند را با معیار ایدئولوژیکی به ملت مسلمان و غیرمسلمان تجزیه کرد. با اینکه دین عامل تجزیه



پاکستان از هند و مبنای تأسیس دولت مسلمانان ساکن در شبه‌قاره هند بود، تناقض دین و دولت به تدریج به برتری ویژگی‌های دولت مدرن بر ایدئولوژی و دین منجر شد و به ظهور دولت سکولار در پاکستان انجامید. هویت سکولاریستی دولت در پاکستان با مبنای تئوریک تأسیس دولت پاکستان در تناقض آشکار قرار داشت و این کشور را با خلأیی تئوریکی در عرصه ملت‌سازی و ایجاد انسجام درونی روبه‌رو کرد.

اسلامی‌سازی ارتش پاکستان توسط جنرال ضیاء‌الحق در واکنش به این خلأیی تئوریک صورت گرفت. وی به‌گونه‌ای جدی اسلامی‌سازی سیاست و ارتش را در دستور کار قرار داد؛ زیرا عنصر دین نقش کلیدی در استراتژی بازدارندگی پاکستان برای مقابله با نفوذ هند در منطقه بود (فییر، ۱۳۹۶). در همین چهارچوب حمایت از جریان‌های اسلام‌گرا و افراطی در منطقه به‌منظور مقابله با هند در دستور کار پاکستان قرار گرفت. دو انگاره متضاد اسلام‌یسم و بودیسم به تأسیس هویت متعارض و در نتیجه منافع متضاد بین دو کشور انجامید. پندارهای متضاد و منفی نسبت به همدیگر محیط منازعه را بیش‌ازپیش گرم‌تر کرد. این ذهنیت به‌مرور زمان با شکل‌گیری منازعه ارضی دو کشور بر سر منطقه کشمیر روزبه‌روز تشدید شد. پاکستان برای مقابله با تهدیدات هند و تقویت کمربند امنیتی خود جهت حفظ هویت سیاسی، استقلال و تمامیت ارضی همواره در پی تقویت جایگاه منطقه‌ای خود و مقابله با نفوذ هند در منطقه برآمده است. در این میان افغانستان به‌عنوان عمق استراتژیک پاکستان با هدف مقابله با نفوذ هند و دور نمودن تهدیدات این کشور مورد توجه قرار می‌گیرد؛ زیرا گسترش نفوذ هند در افغانستان به معنای محاصره استراتژیک پاکستان است (Javaid, 2016). جلوگیری از بحران هویت سیاسی و تجزیه‌طلبی و نیز تأمین نقش ملی پاکستان در منطقه از دیگر عوامل تأسیس و تعقیب سیاست عمق استراتژیک پاکستان در افغانستان بود که روابط سیاسی پاکستان در قبال افغانستان را با چالش جدی روبه‌رو کرد.

۱-۵. بحران هویتی و سیاست عمق استراتژیک

طبق نظریه سازه‌انگاری، دو مفهوم هویت و منافع سازنده جهت‌گیری‌ها و اقدامات سیاست خارجی است. هویت و منافع دو روی یک سکه و در ارتباط با همدیگر تعریف می‌شود. نگرانی از تجزیه‌طلبی برای پاکستان ریشه در هویت سیاسی این کشور داشته و دارای ماهیت تاریخی است. در تجربه تاریخی پاکستان تأسیس کشور بنگلادش که به تجزیه پاکستان انجامید، در فهم و تحلیل مسائل سیاست خارجی و سیاست‌گذاری این

کشور تأثیر جدی دارد. هرچند جنگ افغانستان در برابر تجاوز شوروی ماهیت ایدئولوژیک داشت و با عنوان جهاد آغاز شد، اما سیاست حمایتی پاکستان از جهادگران افغانستان نه دارای ماهیت ایدئولوژیک، بلکه عمدتاً دارای ماهیت استراتژیک بود؛ زیرا پاکستان در جستجوی «عمق استراتژیک» در افغانستان بود (Riedel, 2011).

جنرال ضیاء با هدف مقابله با هند بر سیاست ایجاد یک کنفدراسیون با افغانستان از مجاهدین حمایت می‌کرد و نه برای براندازی حکومت کابل (آرنی، ۱۳۷۰، ص ۱۵۹). وی در ادامه، سیاست عمق استراتژیک در افغانستان را پیش کشید که از دید وی به معنای کنترل سیاست خارجی افغانستان با هند، مقابله با اتحاد سستی افغانستان و هند، سرکوب و مهار مخالفت‌های داخلی و گروه‌های تجزیه‌طلب بلوچ و پشتون تحت حمایت افغانستان و هند بود (فییر، ۱۳۹۶). پاکستان در دوره جهاد افغانستان با نگاه استراتژیک به منافع ملی خود عمدتاً جریان‌های رادیکال و تندرو را که زمینه و ظرفیت همراهی ایدئولوژیکی با پاکستان علیه هند را داشت، بیشتر مورد حمایت قرار می‌داد. به گفته بی‌نظیر بوتو در میان جهادگران افغانستان، بیشتر تندروها توسط ژنرال ضیاء حمایت می‌شدند. سازمان‌های امنیتی پاکستان بیشتر علاقمند توسعه روابط کاری نزدیک با این عناصر بودند و برای توانمندی‌سازی آنها تلاش نمودند تا از این طریق نفوذ اسلام‌آباد در کابل را گسترش دهند و با روابط سستی کابل با هند مقابله کنند و به پاکستان عمق استراتژیک بخشند (Bhutto, 1988). در میان نظامیان پاکستان جنرال حمید گل و اسلام بیگ از کسانی بودند که بیشترین تأکید را روی مسئله عمق استراتژیک داشتند.

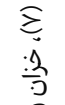
۲-۵. ذهنیت هندهراسی و سیاست عمق استراتژیک

همان‌گونه که بیان شد، به باور سازه‌انگاری محیط سیاست خارجی همواره در حال تحول و ساخته شدن است. باورها و پندارهای مشترک و متعارض به محیط سیاست خارجی هویت می‌بخشد. محیط سیاست خارجی پاکستان و افغانستان تحت تأثیر ذهنیت هندهراسی همواره هابزی و همراه با بی‌اعتمادی بوده است. با توجه به این ذهنیت افغانستان برای پاکستان نه کشور همسایه و برخوردار از حق حاکمیت برابر، بلکه به‌عنوان حیاط خلوت امن برای خود جهت مقابله با نفوذ و تهدیدات هند در جبهه شرقی در نظر می‌گیرد (Tadjbakhsh, 2011, p.42). حضور سیاسی و اقتصادی هند در افغانستان با منافع ملی پاکستان در تعارض است؛ زیرا اسلام‌آباد این امر را به‌عنوان محاصره استراتژیک در برابر عمق استراتژیک خود می‌داند (Javaid, 2016).

از سوی دیگر، برای هند، نفوذ در افغانستان بخشی از استراتژی منطقه‌ای این کشور است که برای حفظ تسلط بر پاکستان در جنوب آسیا و کنترل افراط‌گرایی مذهبی در کشمیر دارای اهمیت جدی است. هر دو کشور در پی خنثی نمودن نفوذ سیاسی یکدیگر در افغانستان است و این امر افغانستان را به عرصه تازه‌ای از منازعه تاریخی دو کشور تبدیل می‌کند. نتیجه این منازعه برای افغانستان استمرار خشونت و بی‌ثباتی است (Mitton, 2014).

ذهنیت تاریخی هندهراسی نخبگان سیاسی و نظامی پاکستان ریشه در پیشینه تاریخی تأسیس پاکستان دارد و تحت تأثیر منازعات تاریخی و چندین جنگی که میان دو کشور رخ داد، تثبیت و تقویت شده است. در فرهنگ استراتژیک ارتش پاکستان، هند بزرگ‌ترین تهدید برای بقاء و موجودیت پاکستان است و از این‌رو، قوت و نفوذ هند در منطقه و افغانستان برابر با تضعیف و افزایش ضریب ناامنی پاکستان است (سجادی، ۱۴۰۴). فرهنگ هابزی ناشی از ذهنیت تاریخی رهبران پاکستان منجر به شکل‌گیری فضای منازعه و خصومت میان هند و کشورهای همسایه با هند شده است. در این میان افغانستان به دلیل اشتراکات جغرافیایی، فرهنگی، زبانی و ایدئولوژیکی با پاکستان از اهمیت جدی برخوردار است. از دید اسلام‌آباد افغانستان همان‌گونه که می‌تواند زمینه برای افزایش تهدیدات امنیتی پاکستان از جانب هند باشد، می‌تواند به‌عنوان عمق استراتژیک پاکستان، عقبه امنیت ملی پاکستان را رقم زند. در این تلقی، کنترل افغانستان به معنای کنترل نفوذ هند در منطقه و مهار تهدیدات هند علیه پاکستان است.

در حالی که افغانستان به‌عنوان کشور در حال جنگ و بی‌ثبات، بیش از هر چیز نیازمند سرمایه مالی برای تأمین نیازمندی‌های ملی و انکشاف اجتماعی است، هند به‌عنوان یکی از کشورهای کمک‌کننده به افغانستان از اهمیت جدی برخوردار است. دهلی نو طی ۲۰۰۲ الی ۲۰۱۲ پنج میلیارد دلار در برنامه‌های توسعه‌ای و زیربنایی افغانستان سرمایه‌گذاری کرده است. کمک‌های سخاوتمندانه هند در ۲۰۱۵ و طی همه‌گیری کرونا نشان داد که این کشور همسایه‌ای درخور اعتماد و اتکا برای افغانستان است (عباس، ۱۴۰۲، ص ۱۸۹)؛ اما این سرمایه‌گذاری از دید پاکستان، با هدف ایجاد تهدیدات امنیتی در مرزهای پاکستان و حمایت از مخالفان اسلام‌آباد و در راستای تعقیب سیاست تجزیه نمودن پاکستان، تلقی و تحلیل می‌شود.



چنین تلقی‌ای موجب شکل‌گیری فضای ذهنی هابزی، تنش و منازعه در مناسبات پاکستان و افغانستان می‌شود؛ درحالی‌که حامد کرزی بیش از بیست بار به پاکستان سفر نمود تا همکاری پاکستان جهت ایجاد ثبات و امنیت در افغانستان را به‌دست آورد؛ اما با توجه به ذهنیت منفی تاریخی پاکستان این تلاش‌ها با ناکامی روبرو شد. پاکستان باور داشت که طی حکومت پیشین افغانستان، هند از ابزار متعدد برای محدودسازی نفوذ پاکستان در افغانستان و نیز حمایت از برخی گروه‌های ضدپاکستانی مانند شورشیان بلوچ استفاده کرده است (حسن عباس، ۱۴۰۲، ص ۱۶۳). این نگرانی در بیان صریح یکی از مقامات رسمی پاکستان در دیدار با جانب افغانستان مطرح شد. جنرال کیانی در مذاکره با جانب افغانستان به سه نکته مهم اشاره کرد: نگرانی از منازعات تاریخی مرزی، برخورداری افغانستان از یک اردو و نیروی دفاعی قوی و سوم گسترش روابط با هند (اسپیتا، ۱۳۹۶، ص ۶۴۲).

نتیجه

از دیرباز تاکنون جستجوی سیاست عمق استراتژیک در افغانستان جهت‌گیری اصلی سیاست خارجی پاکستان در قبال افغانستان را رقم زده است. هرچند مفهوم عمق استراتژیک در تلقی نخبگان سیاسی پاکستان معنای مشترک و مشخص ندارد، اما در مجموع به معنای ایجاد حکومت همسو با اسلام‌آباد در کابل و کنترل سیاست خارجی افغانستان در قبال هند توسط پاکستان است. این سیاست چالش جدی سیاست خارجی پاکستان در قبال افغانستان است. در چهارچوب این سیاست، پاکستان همواره از مخالفان حکومت کابل حمایت نموده و در زمان شورش رابطه نزدیک با مخالفان ایجاد نموده است. اما در دوره تأسیس و به قدرت رسیدن نیروهای جهادی و یا مخالفان کابل، دور باطل منازعه و بی‌اعتمادی از سر گرفته می‌شود و مناسبات دوستانه تبدیل به منازعه و بی‌اعتمادی می‌شود.

در مورد دلایل اصلی تعقیب سیاست عمق استراتژیک و منازعه میان دو کشور با استفاده از مباحث سازه‌انگاری به نقش ذهنیت و تلقی سیاسی نخبگان سیاسی و نظامی پاکستان پرداخته شد. چالش هویت سیاسی و تأسیس پاکستان بر بنیان نظریه دو ملت، که ماهیت ایدئولوژیک داشت، غیریت‌سازی و دشمن‌سازی هند به‌عنوان یکی از پایه‌های هویت سیاسی پاکستان مطرح شد. این غیریت‌سازی با ذهنیت تاریخی با عنصر اساسی هندهراسی تبارز یافت. از جانب دیگر، پایه دیگر با توجه به تنوعات قومی و زبانی

پاکستان و با عنایت به منازعه تاریخی موجود میان افغانستان و پاکستان، نگرانی از تجزیه‌طلبی در پاکستان و مسئله بقاء و حفظ موجودیت پاکستان به‌عنوان عنصر مهم دیگر سیاست خارجی این کشور در قبال افغانستان را تحت‌تأثیر قرار داد.

نتیجه این دو تلقی تلاش برای عمق استراتژیک است که روابط سیاسی دو کشور را در محیط هابزی و منازعه‌آمیز قرار داده است. به‌صورت طبیعی تا زمان ادامه سیاست عمق استراتژیک پاکستان در افغانستان، محیط هابزی و بی‌اعتمادی ادامه خواهد یافت و برای هر دو کشور پیامدهای منفی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را از خود به‌جای خواهد گذاشت. به باور نویسنده منافع پاکستان در افغانستان نه از طریق جستجوی عمق استراتژیک، بلکه از طریق تعریف منافع مشترک و تهدیدات مشترک تأمین می‌شود و نخبگان سیاسی و نظامی پاکستان برای دور نمودن تهدیدات ملی و ایجاد کمربند امنیتی در برابر تهدیدات امنیت ملی خود بیش از هر چیز دیگر نیازمند عمق همگرایی و همکاری با افغانستان هستند.



منابع

- آرنی، جورج، (۱۳۷۰) افغانستان؛ گذرگاه کشورگشایان، ترجمه دکتر علمی و هاله، پشاور، پاکستان، کانون ترجمه آثار جهاد افغان.
- برادشر، هانری، (۱۳۷۰) افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی، ترجمه شورای ثقافتی جهاد افغانستان، بی‌جا.
- بوتو، بی‌نظیر، (۱۳۸۵) دختری از شرق؛ خاطرات بی‌نظیر بوتو، ترجمه حسن تقی زاده میلانی، تهران، انتشارات اطلاعات.
- رایدل، بروس، (۱۳۹۱) هم‌آغوشی مرگبار؛ پاکستان، آمریکا و آینده جهاد جهانی، ترجمه بهار مهر و تابش فروغ، کابل، افغانستان، انتشارات امیری.
- سپینا، رنگین دادفر، (۱۳۹۶) سیاست افغانستان؛ روایتی از درون، کابل، افغانستان، انتشارات عازم.
- سجادی، سیدعبدالقیوم، و محمدرضا سیرت، منازعه هند و پاکستان؛ انگاره‌های متعارض و منافع متضاد در افغانستان، فصلنامه مطالعات سیاسی و بین‌المللی، شماره پیاپی ۶، ۲)، ۱۴۰۴، ۱۱۹-۹۵.
- عباس، حسن، (۱۴۰۲) بازگشت طالبان؛ افغانستان پس از خروج امریکا، ترجمه سمیه مروتی، تهران، انتشارات ثالث.
- فرانکل، جوزف، (۱۳۷۱) نظریه معاصر روابط بین‌الملل، ترجمه وحید بزرگی، تهران، انتشارات اطلاعات.
- فییر، کرسستین، (۱۳۹۶) نبرد تا آخرین نفس؛ شیوه جنگ ارتش پاکستان، ترجمه خالد خسرو، کابل، افغانستان، انتشارات امیری.
- کشکی، صباح‌الدین، (۱۳۶۵) دهه قانون اساسی، شورای ثقافتی جهاد افغانستان، بی‌جا.
- هالستی، کی. جی، (۱۳۹۰) مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل، ترجمه بهرام مستقیمی و مسعود طارم سری، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت خارجه، چاپ هفتم.
- ونت، الکساندر، (۱۳۹۸) نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، چاپ پنجم.
- Mahmud, T. (2010). Colonial Cartographies, Postcolonial Borders, and Enduring Failures of International Law: The Unending War along the Afghanistan-Pakistan Frontier. *Brooklyn Journal of International Law*, 20(1), 10-11.
- Bhutto, B. (1988). *Daughter of the East*. Hamish Hamilton.
- Grieco, J., Ikenberry, G. J., & Mastanduno, M. (2022). *Introduction to international relations: Perspectives, connections and enduring questions* (3rd ed.). Bloomsbury Academic. ISBN: 9781350933729.
- Hanif, K., Butt, S., & Ashraf, S. (2021). Determinants of Pakistan-Afghanistan relations past, present and future. *Multicultural Education*, 7(4), 273-277.
- Hussain, S., & Latif, D. M. I. (2020). Issues and challenges in Pakistan-Afghanistan relations after 9/11. *South Asian Studies*, 27(1),

- Javaid, U. (2016). Analyzing the dynamics of Pakistan-Afghanistan relations: Past and present. *South Asian Studies*, 31(01), 137-147.
- Javaid, U., & Javaid, R. (2016). Indian Influence in Afghanistan and its implications for Pakistan. *Journal of the Research Society of Pakistan*, 53(1), 1-12.
- Mazhar, M. S., & Goraya, N. S. (2020). Border Issue between Pakistan & Afghanistan. *South Asian Studies*, 24(2),
- Mitton, J. (2014). The India–Pakistan rivalry and failure in Afghanistan. *International Journal*, 69(3), 353-376. <https://doi.org/10.1177/0020702014540281> (Original work published 2014)
- Qassem, Shayeq, A. (2007). Afghanistan–Pakistan relations: border controversies as counter-terrorist impediments. *Australian Journal of International Affairs*, 61(1), 65–80. <https://doi.org/10.1080/10357710601142500>
- Riedel, B. (2011). *Deadly Embrace: Pakistan, America, and the Future of the Global Jihad*. Brookings Institution Press.
- Rubin, B. R., & Rashid, A. (2008). From Great Game to Grand Bargain: Ending Chaos in Afghanistan and Pakistan. *Foreign Affairs*, 87(6), 30–44.
- Tadjbakhsh, S. (2011). *South Asia and Afghanistan: The Robust India-Pakistan Rivalry*. PRIO.
- Wendt, Alexander, (1999). *Social Theory of International politics*. Cambridge University Press.
- Morgenthau, H. J. (2006). *Politics among nations: The struggle for power and peace* (7th ed.). McGraw-Hill.

